گفت‌وگو با یرواند آبراهامیان درباره معماران کودتای ۲۸ مرداد

مصدق
شخصیت کاریزماتیک ملی

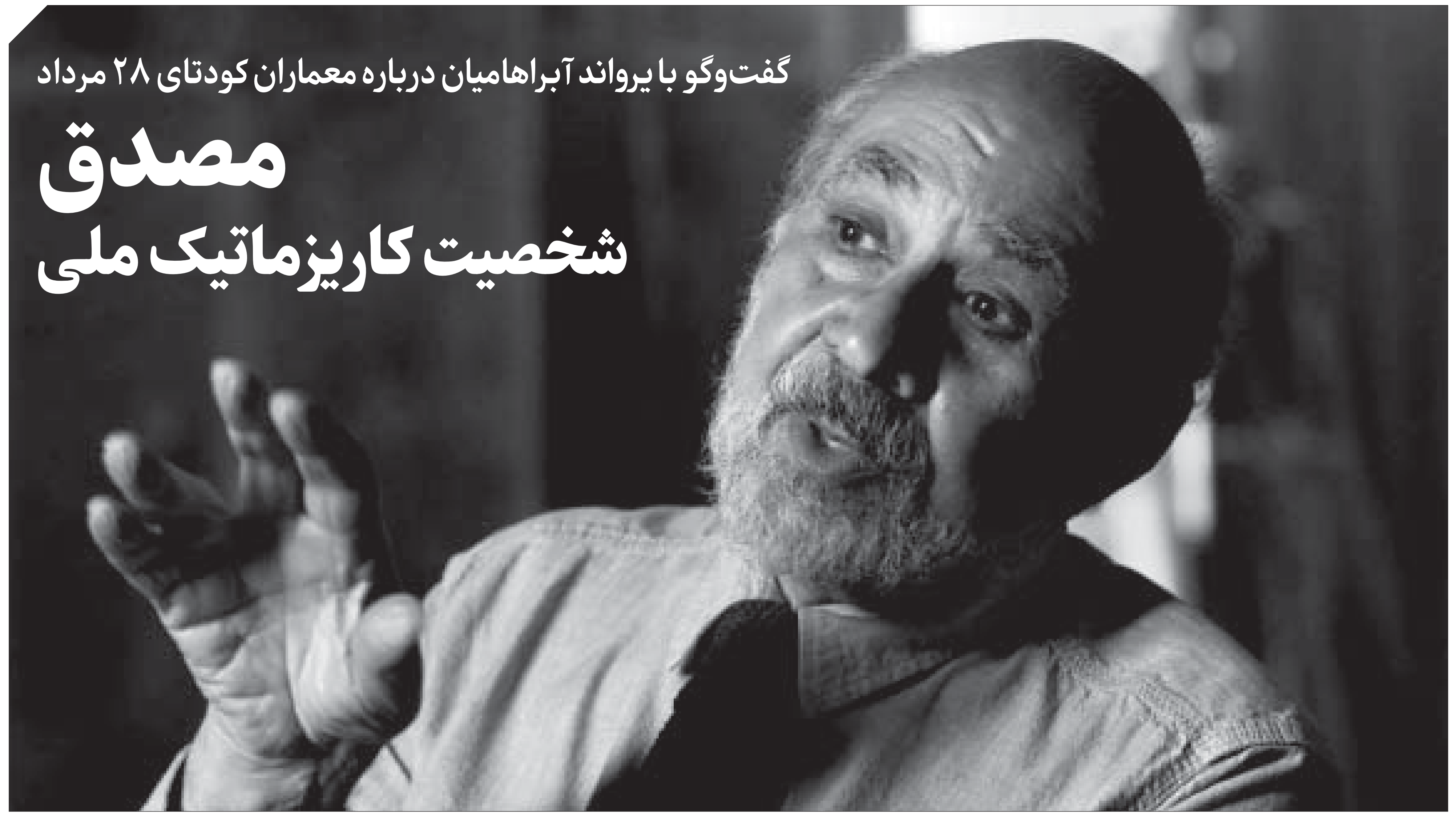

احمد غلامی

نباید بگذاریم کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به فراموشی سپرده شود. این کودتا همچون یک صحنه نمایش تاریخی است، با چهره‌های سیاسی که نقش‌آفرینی آنان به اقتضای اهمیت این رویداد در حافظه تاریخی مردم ایران حک شده است. پس بی‌دلیل نیست همه جریان‌های سیاسی موجود داخل و خارج درصددند این رویداد را به فراخور باورها و چه‌بسا منافع خود بازتعریف کنند و در صورت امکان در نقش‌های تثبیت‌شده این رویداد تاریخی جابه‌جایی اساسی ایجاد کنند. برای نمونه تکنوکرات‌های اصلاح‌طلب بعد از انقلاب تلاش کرده‌اند از قوام‌السلطنه و مصدق دوگانه‌ای بسازند تا با این دوگانه جایگاه مصدق را به قوام‌السلطنه ببخشند. دوره اصلاحات بود و محافظه‌کاری البته از جنس و جنم ایرانی و عقل معاش و منفعت سیاسی در دستور کار بود. به‌یکباره قوام‌السلطنه شاخص عقل‌گرایی سیاسی شد و مصدق، پیرمردی لجوج و یکدنده که بیش از هر چیز دغدغه آن را داشت تا از مقبولیت و محبوبیت خود صیانت کند. حتی کار را تا آنجا پیش بردند که مصدق را «پوپولیست» خواندند. با این همه قوام نتوانست جای مصدق را در دل مردم ایران بگیرد، پس جایگاه تاریخی مصدق را به خودش بخشیدند و بر آن شدند تا با شباهت‌سازی با چهره‌های دولتی بعد از انقلاب همچون محمدجواد ظریف، این قهرمان ملی را در حد یک دیپلمات تقلیل بدهند. این بار نیز این ترفند نگرفت. اینک نوبت اپوزیسیون ملی‌گرای خارج از ایران رسید که مصدق را نه یک قهرمان ملی بلکه زمینه‌ساز کودتای ۲۸ مرداد معرفی کرده و عوامل کودتا را با وجود اسناد موجود و افشاشده معتبر، از بدنامی تطهیر کنند. به‌یکباره رضاشاه در میان خیل آزادی‌خواهان مشروطه که جان خود را بر سر این جنبش گذاشته بودند، چهره شاخص مشروطه‌خواهی شد و محمدرضا شاه که با اعمال فشار انگلیس و آمریکا تن به کودتا داده بود تا بر سر قدرت بماند، قهرمان ملی! مخالفانِ مصدق بر آن‌اند تا برای زدودن این ننگ تاریخی از حافظه مردم، بگویند محمد مصدق از دستور شاه سرپیچی کرده و شاه بر اساس قانون حق داشته در غیاب مجلس او را عزل کند. حتی کار را تا جایی پیش بردند که مصدق را عامل اصلی کودتا قلمداد کردند. یقینا این‌گونه روایت‌های تاریخی نیز نخواهد توانست چهره ملی مصدق را در میان مردم مخدوش کند. اما نکته حائز اهمیت در این ماجرا تلاش تاریخ‌دانان معاصر با گرایش چپ است که درصدد برآمده‌اند نگذارند چهره این مبارز تاریخی در لفافی از تحریف‌های تاریخی گم شود. یرواند آبراهامیان، یکی از این تاریخ‌دانان است که با اتکا به اسناد تاریخی درصدد غبارروبی از روایت‌های تاریخی است. آبراهامیان روایت‌های برساخته مخالفان مصدق ازجمله این را که کودتایی صورت نگرفته است با اسناد داخلی و خارجی نقض و اثبات می‌کند کودتای ۲۸ مرداد کودتایی است تحمیلی از سوی انگلیس و آمریکا به محمدرضا شاه پهلوی. آبراهامیان با اینکه گرایش‌های ملی‌گرایانه ندارد اما به دفاع از محمد مصدق پرداخته و پیشنهادات انگلیس و آمریکا برای مصالحه مطلوب در قضیه نفت ایران و انگلیس را کذب محض می‌داند. پیشنهاد مصالحه‌ای که بسیاری از تاریخ‌دانان باور دارند باید مصدق آن را می‌پذیرفت اما آبراهامیان معتقد است مصدق درست می‌اندیشید که نه انگلیس و نه آمریکا هرگز تمایلی به ملی‌شدن واقعی صنعت نفت ایران نداشته‌اند. در این میان اگرچه محمدرضا شاه واقعیت را می‌دانست اما دشمنی این کشورها برای او فرصت مغتنمی بود که قدرتش را دوباره تثبیت کند تا شاید وقتی دیگر خودش بتواند کار ناتمام مصدق را به نام و به کام خود تمام کند. ازاین‌روست که کودتای ۲۸ مرداد واقعه مهمی است که نباید فراموش شود و تکرار و تحلیل دوباره وقایع تاریخی آن دوره مانع از آن خواهد شد که روایت‌های جعلی، سندیت پیدا کنند. گفت‌وگو با مورخان مستقل همچون یرواند آبراهامیان که در این ماجرا ذی‌نفع نیستند، یکی از این ضرورت‌هاست. با این محقق و مورخ معاصر درباره ابهامات تاریخی کودتا گفت‌وگویی کرده‌ایم، با تشکر از حسین فراستخواه که ترجمه این گفت‌وگو را بر عهده گرفت.

◆ شما در مصاحبه‌ای درباره کودتای ۲۸ مرداد، به دیدگاه ملی‌گرایان ایران نزدیک می‌شوید و به گفته‌های مصدق درباره اینکه انگلیسی‌ها حاضر نبودند تمام و کمال به ملی‌شدن صنعت نفت ایران تن بدهند، اشاره و آن را تأیید می‌کنید و معتقدید حق با مصدق بوده که به انگلیسی‌ها اعتماد نداشته، چراکه انگلیسی‌ها با ملی‌شدن صنعت نفت به‌صورت کلی مشکلی نداشتند، اما در اجرا و جزئیات مایل بودند کار به دست آنها پیش برود. آیا گروه‌های دیگر همچون حزب توده و جریان آیت‌الله کاشانی به این رویکرد آگاهی نداشتند؟ و اگر آگاه بودند چرا به مصدق نزدیک نشدند، یا خودشان اقدامی خودانگیخته انجام ندادند؟

دکتر مصدق به‌خوبی می‌دانست که پیشنهاد غربی‌ها، چه انگلیسی‌ها و چه آمریکایی‌ها، پذیرش توخالی ملی‌کردن در انظار عموم است که به موجب آن ایران در ظاهر بر صنعت نفت خود «حاکمیت» خواهد داشت اما ادارهٔ واقعی تأسیسات به‌طور جدی در دست کمپانی‌های نفتی غرب باقی می‌ماند. از اسناد معلوم نیست که آیا کاشانی یا حزب توده نیز همین آگاهی را داشتند یا نه. اختلافات کاشانی با مصدق بر سر مسائل دیگری بود؛ عمدتا بر سر انتصابات کابینه و انتخابات مجلس. کاشانی در این ماه‌های پایانی با هندرسون گفت‌وگوهای منظم و خصوصی داشت. سخنگویان او در مجلس، از مصدق به دلیل تمایل به پرداخت «غرامت» به شرکت نفت ایران و انگلیس انتقاد می‌کردند، اما خود او در خلوت به هندرسون اطمینان داد که روابط با ایالات متحده باید عادی شود. با این حال حزب توده پس از ۳۰ تیر، حتی بیش از متعاقب ۹ اسفند، از مصدق حمایت کرد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حزب توده در آن ماه‌های حساس پایانی به مصدق نزدیک‌تر شده بود. اما اسناد به ما نمی‌گویند که آیا این به دلیل توقف مذاکرات نفتی بوده است یا مسائل دیگری.

◆ به نظر شما آیا درباره قدرت حزب توده در آن زمان اغراق نشده است؟ البته ناگفته پیداست که آنان از قدرت تشکیلاتی بالایی برخوردار بودند که هنوز هم در تاریخ احزاب ایران کم‌سابقه است، اما اینکه برخی معتقدند اگر مصدق از آنها کمک می‌گرفت کودتا اتفاق نمی‌افتد درست است؟ اگر این‌طور است چرا حزب توده به‌طور خودانگیخته وارد کارزار نشد و چرا مصدق از آنها برای خنثی‌سازی کودتا کمک نگرفت؟

درست است که حزب توده به‌خوبی سازماندهی شده بود و حتی می‌توان آن را در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به‌عنوان یک «جنبش اجتماعی» مهم توصیف کرد، اما اینکه آیا می‌توانست از کودتا جلوگیری کند، مسئلهٔ دیگری است. سازمان‌های غیرنظامی، حتی با [پشتوانهٔ] اتحادیه‌های کارگری توده‌ای، با نظامیانی که در اندیشهٔ توسل به زور هستند، قابل مقایسه نیستند. نمونهٔ بعثی‌ها در عراق و نیروهای مسلح در اندونزی گواه این امر است. در عراق هزاران نفر را کشتند، در اندونزی شمار کشته‌ها به ۶۰۰ هزار نفر رسید. ما همچنین باید مراقب سؤالات «اگر» در تاریخ باشیم. اینها اغلب سؤالات جهت‌داری هستند و پشت کسانی که آنها را می‌پرسند برنامه‌ای هست. ما می‌دانیم چرا مصدق، نه‌تنها از حزب توده، بلکه از کل طرفداران خود نخواست که در ۲۹ مرداد به خیابان‌ها بیایند. ما نمی‌دانیم اگر به‌جای آن از آنها می‌خواست به خیابان‌ها بریزند چه اتفاقی می‌افتاد. از سوی دیگر اگر حزب توده از اعضای خود می‌خواست که در آن روز سرنوشت‌ساز به خیابان‌ها بیایند، ممکن بود تضعیف مصدق به نظر برسد.

◆ در جایی به نقش حزب توده و هشدار کیانوری به مصدق در مورد کودتای در شرف وقوع اشاره می‌کنید. به نظر شما با توجه به هژمونی حزب توده و تسلطش بر فضای سیاسی و روشنفکری آن دوره ایران، آیا کودتا یک رویداد محتوم تاریخی بود، یا مصدق و طرفدارانش این امکان را داشتند تا کودتا را خنثی کنند؟

حزب توده طرفداران زیادی داشت، اما اینکه ادعا کنیم بر روشنفکران «هژمونی» داشت، بسیار اغراق‌آمیز است. من روشنفکرانی مثل خلیل ملکی، آل‌احمد، سنجابی، بازرگان و دیگران در جبههٔ ملی را تحت «هژمونی» توده نمی‌دانم. مصدق در تئوری می‌توانست از حامیانش بخواهد که برای «خنثی‌سازی» ارتش به خیابان‌ها بریزند، اما نمی‌دانیم چه نتیجه‌ای حاصل می‌شد. علاوه بر این سرتیپ ریاحی به مصدق اطمینان داده بود که اوضاع تحت کنترل است.

◆ با توجه به اینکه شما خودتان را «چپ فرهنگی» می‌دانید، اگر بخواهید صورت‌بندی دقیقی از آن دوران به دست دهید، نقش اقتصاد را در کودتا چه میزان می‌دانید و نقش فرهنگ را تا چه حد مؤثر می‌دانید؟ به نظر شما مسائل اقتصادی در آن دوره اولویت داشتند یا مسائل فرهنگی؟

در طول بحران نفت، مسئلهٔ اصلی اقتصاد بود؛ اینکه چه کسی صنعت حیاتی نفت را کنترل می‌کند. در آن دوره امپریالیسم و ضد امپریالیسم بر مسائل اقتصادی متمرکز بود. در دهه‌های بعد، مسائل فرهنگی مطرح شد، اما اینکه این مسائل واقعا چقدر مهم است، خصوصا در نسبت با مسائل اقتصادی، جای بحث دارد. کسانی که این روزها بر مسائل فرهنگی تمرکز می‌کنند، به نظر نمی‌رسد ابایی داشته باشند از اینکه مصنوعات و ایده‌های فرهنگی را هر زمان که برایشان مناسب است از غرب عاریه بگیرند.

◆ برخی از مفسران وقایع منتهی به کودتا را به مصدق و کله‌شقی او نسبت می‌دهند و معتقدند اگر مصدق رفتار غیرمنطقی نداشت، سازشی منصفانه امکان‌پذیر بود و کودتای ۲۸ مرداد هم اتفاق نمی‌افتاد. به نظر شما چرا در جریان ملی‌شدن نفت، تا این حد شخصیت مصدق و رویکرد او تأثیرگذار بوده است، تا حدی که هنوز هم در تحلیل کودتا رویکرد روان‌شناختی و کیش شخصیت مصدق نقش پررنگی دارد؟

درست است که اگر مصدق پیشنهاد توخالی غرب را قبول می‌کرد کودتایی در کار

> درست است که اگر مصدق پیشنهاد توخالی غرب را قبول می‌کرد کودتایی در کار نبود. در واقع، اساسا اگر نفت ملی نمی‌شد، کودتا هم نمی‌شد. با همین استدلال، اگر ایران در ۱۹۱۹ قرارداد انگلیس و ایران را می‌پذیرفت و نقش «مستعمره» انگلیس را قبول می‌کرد، هیچ بحران نفتی بین دو کشور به وجود نمی‌آمد. مفسرانی که هوشمندی مصدق را در مذاکرات زیر سؤال می‌برند، از درک اهمیت ملی‌شدن نفت و در نتیجه اهمیت مصدق در تاریخ ایران ناتوان‌اند. ملی‌شدن نفت فقط مربوط به درآمدهای نفتی نبود. بیشتر مسئلهٔ نیل به استقلال ملی از امپراتوری بریتانیا مطرح بود. مصدق، به‌عنوان پیشوای نهضت ملی‌شدن نفت، نه‌تنها یک سیاستمدار میهن‌دوست و صادق، بلکه بیشتر یک شخصیت کاریزماتیک ملی بود.

نبود. در واقع، اساسا اگر نفت ملی نمی‌شد، کودتا هم نمی‌شد. با همین استدلال، اگر ایران در ۱۹۱۹ قرارداد انگلیس و ایران را می‌پذیرفت و نقش «مستعمره» انگلیس را قبول می‌کرد، هیچ بحران نفتی بین دو کشور به وجود نمی‌آمد. مفسرانی که هوشمندی مصدق را در مذاکرات زیر سؤال می‌برند، از درک اهمیت ملی‌شدن نفت و در نتیجه اهمیت مصدق در تاریخ ایران ناتوان‌اند. ملی‌شدن نفت فقط مربوط به درآمدهای نفتی نبود. بیشتر مسئلهٔ نیل به استقلال ملی از امپراتوری بریتانیا مطرح بود. مثل هند، پاکستان، برمه و بسیاری از کشورهای دیگر که بعد از جنگ جهانی دوم از اربابان استعماری سابق خود مستقل شدند. مصدق، به‌عنوان پیشوای نهضت ملی‌شدن نفت، نه‌تنها یک سیاستمدار میهن‌دوست و صادق، بلکه بیشتر یک شخصیت کاریزماتیک ملی بود قابل قیاس با گاندی، نهرو، ناصر، سوکارنو، نکرومه و لومومبا.

◆ آقای آبراهامیان شما برخلاف باور مسلط، خطر کمونیسم را در کودتا چندان دخیل نمی‌دانید و آن را در متن جنگ سرد نمی‌خوانید. به نظر شما نزاع بر سر نفت و ملی‌شدن صنعت نفت ایران تا چه حد به مسئله استعمارزدایی مربوط است؟

کودتا در اوج جنگ سرد رخ داد، بنابراین جای تعجب نیست که سیاستمداران و مورخان آن را در چارچوب «گفتمان» مسلط آن زمان قرار داده‌اند. اما اسناد جدید نشان می‌دهد که طراحان اصلی و بانیان کودتا از منابع خود کاملا می‌دانستند که حزب توده خطرناک است و شوروی به‌شدت منفعل است. نگرانی اصلی آنها قدرت امپراتوری بود؛ اینکه چه کسی نفت را، که در آن زمان به‌عنوان یک منبع طبیعی حیاتی تلقی می‌شد، کنترل می‌کند.

◆ در کتاب «کودتا» نقل‌قولی از دین آچسون آورده‌اید با این مضمون که ملی‌شدن نفت سخت‌ترین باختِ انگلیس در مدتی کوتاه بوده. به نظر شما وفاق ملی درمورد دولت مصدق و سیاست ناسیونالیستیِ دکتر مصدق چقدر در این باخت سهم داشتند؟ آمریکا و امپریالیسم چقدر؟

دین آچسون سیاستمدار کارکشته‌ای بود. می‌دانست چطور خوانندگان را بدون توسل به دروغ‌های آشکار گمراه کند. او این تلقی متفاوت را ایجاد می‌کند که نزاع در واقع بین امپراتوری بریتانیا و ایران بوده و ایالات‌متحده یک «تماشاگر صادق» بوده است. او حتی این تصور را به جا می‌گذارد که کودتای نهایی تماما یک اقدام بریتانیایی بوده و آمریکا هیچ دخلی به آن ندارد. در حالی که او باید می‌دانست که در پشت پرده‌ها چه اتفاقی می‌افتد.

◆ شما معتقدید با اینکه مصدق بیست سال جلوتر از زمانه‌اش بود اما در جریان کودتا دست‌کم در جلسه یک‌ساعته مصدق با هندرسون یک روز قبل از کودتا، «مصدق به دام افتاد» و دستور ممنوعیت تظاهرات را صادر کرد و به این ترتیب، راه برای تانک‌ها باز شد. آمبروز نیز این دستور را «اشتباه مهلک پیرمرد» می‌خواند. به نظر شما چرا مصدق دچار چنین خطایی شد؟ آیا مصدق در روزهای منتهی به کودتا اشتباهاتِ تاکتیکی دیگری هم داشت؟

پس از بازاندیشی می‌توانیم بگوییم که مصدق در صبح روز ۲۸ مرداد با فراخواندن طرفداران خود برای ریختن به خیابان‌ها مرتکب خطای بزرگی شد. ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که چرا او مرتکب این اشتباه شد. آیا به خاطر تضمین‌های سرتیپ ریاحی بود، آیا می‌خواست از خون و خون‌ریزی جلوگیری کند، آیا از خطر جنگ داخلی پرهیز می‌کرد، آیا فریب هندرسون را خورد و فکر می‌کرد که اگر تظاهراتی راه نیفتد اوضاع به حال عادی بازمی‌گردد، یا... .

اتفاقا، حتی با تمام اسناد جدید، هنوز نمی‌دانیم چه کسی دستور سرازیرشدن تانک‌ها را به مرکز شهر تهران داده است. آیا دستورات از طرف سرلشکر دفتری، فرماندار نظامی تهران، صادر می‌شد یا از سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح یا اساسا دستوراتی در کار نبوده و مأموران تانک‌ها با نقض دستورالعمل‌ها تانک‌های خود را به‌عنوان بخش لاینفک توطئه کودتا به حرکت درآوردند.

◆ در بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد، شما به اسناد رسمی و خاطرات بسیاری از سیاستمداران داخلی و خارجی آن دوران استناد می‌کنید و از نقشِ پررنگ انگلیسی‌ها در وابسته‌سازی نیروهای داخلی و جنگ اعصاب علیه مصدق و دولت ملی می‌گویید. آیا می‌توان گفت طراح اصلی کودتا انگلیسی‌ها بودند و آمریکایی‌ها مجری این طرح؟ یا کودتای ۲۸ مرداد چنان‌که مشهور است یک کودتای آمریکایی بوده چنان‌که بعدها با افشای اسناد سیا، آمریکا به‌طور تلویحی آن را گردن گرفت؟

اسناد ایالات‌متحده بی‌تردید نشان می‌دهد که کودتا بدون مشارکت سیا و ام‌آی۶ موفق نمی‌شد. در واقع، گزارش دونالد ویلبر از کودتا تصدیق می‌کند که ام‌آی۶ نقش اساسی ایفا کرده است، حتی اگر ویلبر تلاش می‌کند اعتبار بیشتر را به سیا بدهد. من نتیجه می‌گیرم که سیا به ام‌آی۶ نیاز داشت، ام‌آی۶ به سیا نیاز داشت و هر دو به یکدیگر نیاز داشتند. من اطمینان دارم اگر سیاستمداران وایت‌هال اجازه می‌دادند، ام‌آی۶ مایل بود «اعتباری» برای خود فراهم کند. نورمن داربی‌شایر حتی بیش از ویلبر چیزهایی برای افشاکردن داشت.

گفت‌وگو با حمید شوکت درباره نقش حزب توده و نهضت ملی در کودتای ۲۸ مرداد

شوکرانِ مصدق

شیما بهره‌مند

در روزگاری که محمد مصدق مقابل مجلس مردم را خطاب کرد که مجلس آنجاست که مردم هستند، سیاستمداران به‌رغم آموزه‌های مشروطه هنوز باور راسخی به «مردم» نداشتند و بر این اساس، رویکرد مصدق به استعاره‌ای از «قدرت مردم» بدل شد. همان مردمی که مصدق برای شکستِ کودتا از آنان یاری نخواست. ماجرا اما به همین امتناع مصدق از فراخواندن مردم به میدان ختم نشد و او دست یاری احزاب سیاسی حامی خودش را نیز رد کرد. از شواهد تاریخی پیداست که کیانوری دست‌کم در سه روز منتهی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چند باری با دکتر مصدق تماس می‌گیرد و با ابرام و اصرار از او می‌خواهد که مردم را به صحنه فرابخواند تا حزب توده نیز در معیت مردم و مصدق علیه کودتاچیان وارد عمل شود. اما مصدق هر بار عذری می‌تراشد و به او اطمینان می‌دهد جریانی که در شهر می‌گذرد، به‌زودی خاموش می‌شود و نباید نفت روی آتش ریخت. همان نفتی که قرار بود بیگانگان و ایادی قدرت از آن خلع ید شده و به دست و اختیار مردم باشد. گذشته از نقشِ عوامل خارجی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دیگر با افشای اسناد سیا قابل انکار و اغماض نیست، مورخان و مفسران تاریخ معاصر معتقدند نقش عوامل داخلی نیز چندان بی‌تأثیر نبوده و در این میان، شاید بیش از همه به نقشِ حزب توده و انفعال این حزب در جریان کودتا اشاره شده است و حتی چهره‌های سرشناسی همچون خلیل ملکی حزب توده را به خیانت علیه ملت و مصدق محکوم کرده‌اند. بازخوانی نقش عوامل داخلی کودتای ۲۸ مرداد که بی‌تردید از وقایع سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ماست، همواره با محوریت حزب توده همراه بوده؛ حزبی که به‌گمان برخی در اقتدار و توان سیاسی‌اش در سال‌های کودتا اغراق شده است. حمید شوکت، پژوهشگر تاریخ معاصر، معتقد است آنچه ملکی خیانت حزب توده در ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نامیده است، بر نادیده‌انگاردن واقعیات استوار است. او بر این باور است که اگر بخواهیم به این خوانش تن بدهیم که بی‌عملی حزب توده دلیل مؤثری در پیروزی کودتا بوده است، پس باید درباره نقش جبهه ملی و مصدق در مقام رئیس دولت یا ملکی و یارانش نیز سخن بگوییم، مصدقی که در آستانه کودتا همگان را به حفظ آرامش و عدم ایستادگی در برابر رویدادی که به پیروزی کودتاگران انجامید فراخوانده بود. شوکت به سهم ملکی و حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم اشاره می‌کند و معتقد است سهم آنان به‌مراتب بیشتر از اتهامی است که به حزب توده بازمی‌گردد. در این میان از نقش مصدق نیز می‌گوید، که در انزوایی ناگزیر تلخ‌کامی شکست در کودتا را به جان خرید، کودتایی که به تعبیر حمید شوکت برایش جام شوکران بود.

◆ آقای شوکت تاریخ پرفرازونشیبِ معاصر ایران، وقایع و رخدادهای سرنوشت‌سازی را شاهد بوده است، چرا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ همچنان تا این حد مورد توجه قرار دارد و در بیش از نیم‌قرنی که از این واقعه می‌گذرد، هنوز تفسیرهای متعدد از کودتا مطرح می‌شود، و چرا همچنان اجماعی درمورد مسببان و مقصران ایجابی و سلبی وجود ندارد؟

داوری درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، داوری درباره نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است که پیامدی انکارناپذیر در سرنوشت تاریخی ما برجای نهاده است. رویدادی که با گذشت هفتاد سال، درباره چندوچون آن همچنان با روایت‌ها و اختلاف‌نظرهای جدی روبه‌رو هستیم. این در ذات بررسی‌های تاریخی است که با روایت‌هایی گوناگون از رخدادهایی یکسان روبه‌رو باشیم. در مورد کودتا نیز جز این نیست. دلیلی نیز وجود ندارد تا در دفتر و دیوان تاریخ تنها یک روایت از کودتا، آن‌هم برای همیشه به ثبت برسد. کودتایی که سرنوشت ما را در سال‌های دور و نزدیک رقم زده و تأثیری ماندگار در وجدان تاریخ‌مان بر جای نهاده است. آنچه در نگاه به رویدادهای تاریخی اهمیت دارد، رویکردی مبتنی بر اسناد و گزارش‌های مستند است تا درستی و نادرستی هر «روایتی» تا آنجا که ممکن است ما را به دریافتی همه‌جانبه‌تر از آنچه رخ داده است نزدیک سازد. رویکردی که بازنگری و نقد نقادانه گذشته وجه بارز آن باشد و در بازبینی بی‌پروای نیک و بد روزگار سپری‌شده راه آینده را هموار سازد. آینده‌ای فارغ از افسون و افسانه که در توجیه خطاها و نابخردی‌های تاریخی محصور نماند. کلیشه‌ها را به کناری نهد و دلیل هر شکستی را به تباهی استبداد و دسیسه‌های استعمار فرونکاهد. در مقابل چنین رویکردی به کودتا با دیدگاه جبهه ملی یا به عبارت دقیق‌تر میراثی که در این عرصه از آن بر جای مانده است روبه‌رو هستیم. ذهنیتی که همه‌چیز را به تباهی استبداد و دسیسه‌های استعمار فرو می‌کاهد. ذهنیتی متکی بر حقانیتی خدشه‌ناپذیر که خود را از پذیرش مسئولیت خطاهایی که در آن نقش داشته است مبرا می‌داند. بازتاب چنین دیدگاهی در وجدان تاریخی ما چنین است که همواره برای شکست، برای ناکامی و نابخردی‌هایی که با آن روبه‌رو بوده‌ایم دیگران را مسئول بدانیم. گویی همه‌چیز یک بار و برای همیشه به ثبت رسیده و همه‌چیز در معصومیت مصدق خلاصه شده است تا هر داوری دیگری جز این، نشان وابستگی به استعمار و توطئه‌ای سازمان‌یافته در همدستی با دشمنان مردم قلمداد شود. برداشتی در مومیایی‌ساختن روایت‌های تاریخی و اعلام حکومت نظامی در عرصهٔ نقد. مانعی برای بازخوانی و بازنگری متون و پرونده‌های مختوم گذشته و دستیابی به دریافت‌های تازه در رویکردی زنده و پویا به تاریخ میهن‌مان.

◆ چرا خلیل ملکی به‌عنوانِ چهره‌ای محوری که در دوران نهضت ملی‌شدن نفت در معیت مصدق بود و در صحنه سیاسی و حزبی حضوری مؤثر داشت، بیش از همه، انفعال حزب توده را مسببِ وقوع کودتا می‌داند؟ تردیدی نیست که حزب توده در آن روزگار هژمونی گسترده‌ای داشته اما چرا خلیل ملکی نقش جریان‌های سیاسی دیگر از جمله حزب زحمتکشان نیروی سوم را که خود از سردمدارانش بود، در شکستِ مصدق نادیده می‌گیرد؟

ملکی چنانچه در پیشگفتار کتاب «میعاد در دوزخ» بدان پرداخته‌ام، ذهنیتی نقاد و جست‌وجوگر داشت. ذهنیتی نقاد و جست‌وجوگر که در نقد اشتباهات دیگران سخت‌گیر و بی‌پروا و در بازبینی خطاهای خود که به‌ندرت پیش آمده، گوشهٔ چشمی همدلانه داشته است. او به‌رغم تلاش خستگی‌ناپذیرش در دفاع از مصدق، نه‌تنها تصویر درستی از دلایل شکست او در کودتا ارائه نمی‌دهد، بلکه آنجا که از انفعال حزب توده سخن می‌گوید، سخنی درباره نقش خود و حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم به میان نمی‌آورد. «نیروی سوم» در آخرین شماره ارگان آن تشکیلات در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نوشت: «هیئت اجراییه حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم از کلیه رفقای حزبی و سازمان جوانان انتظار دارد که از امروز به بعد در تظاهرات خیابان‌ها شرکت نکنند، زیرا وظیفه بزرگ ملی انجام شده و حالا باید مطابق نقشه دقیق و صحیح به مسئولین امر اجازه داد که از نقشه‌های اخلالگرانه اقلیت منحوس و منفور جلوگیری کند. سیاست مشترک توده-نفتی این است که تشنج و غارت و هرج‌ومرج ایجاد کند. باید از زد و خورد با نیروی انتظامی اجتناب کرد و مقررات آن را محترم شمارد. البته ملت انتظار دارد که دولت ملی از دو اقلیت اخلالگر جداً جلوگیری کند و یا اجازه بدهد که ملیون خود این وظیفه را انجام بدهند».[1] امید و انتظاری بیهوده که در شامگاه همان روز چون تاوان تلخ خطاهای آنچه رهبری خردمندانه مصدق نامیده می‌شد به واقعیت پیوست. ملکی و یارانش به جای انتقاد از سیاست‌های نادرستی که مصدق پیش گرفته بود، مسئولیت شکست او را به گردن حزب توده می‌اندازند و وجدان خود را آسوده می‌سازند.

◆ خلیل ملکی، خیانتِ حزب توده را به‌خصوص به روزهای سرنوشت‌ساز میان دو کودتای نافرجام ۲۵ مرداد و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مربوط می‌داند، در حالی که گویا کیانوری پیش از کودتای ۲۸ مرداد سه بار با مصدق مذاکره می‌کند تا مردم را به مقابله فرابخواند و اجازه دهد آنان علیه کودتاچیان وارد عمل شوند، که مصدق این درخواست را رد می‌کند، اما در تلفن سوم مصدق می‌گوید همه به من خیانت کردند شما هر کاری از دست تان برمی‌آید بکنید! که گویا دیگر کار از کار گذشته بود. با این اوصاف، منظور خلیل ملکی و منتقدانِ حزب توده از «خیانت» این حزب چیست؟

آنچه ملکی «خیانت» حزب توده در ۲۵ تا ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ نامیده است بر نادیده‌انگاردن واقعیات استوار است. نیروی سوم حزب توده را از سویی به «تشنج و غارت و هرج‌ومرج» متهم می‌کرد و از سویی دیگر «بی‌عملی» آن حزب را نشانه خیانت می‌دانست. اگر «بی‌عملی» حزب توده را دلیل مؤثری در پیروزی کودتا بدانیم، آن‌وقت درباره نقش جبهه ملی و مصدق در مقام رئیس دولت یا ملکی و یارانش چه خواهیم گفت؟ مصدقی که در آستانه کودتا همگان را به حفظ «آرامش» و عدم ایستادگی در برابر رویدادی که به پیروزی کودتاگران انجامید فراخوانده بود. در این میان سهم ملکی و حزب زحمتکشان ملت ایران نیروی سوم که او در رهبری آن قرار داشت به‌مراتب بیشتر از اتهامی است که به حزب توده بازمی‌گردد.

◆ آقای شوکت با اینکه در برنامه مقدماتی کودتا (که در تاریخ اول ژوئن سال ۱۹۵۳ در نیکوزیا تنظیم شد) نسبت به خطر حزب توده هشدار داده شده بود، اما طبق اسناد سیا در مورد ماجرای ۲۸ مرداد، هیچ نشان روشنی از واکنش حزب توده در برابر کودتا دیده نمی‌شود. برخی این انفعال یا بی‌عملی حزب توده را به مرگ استالین نسبت می‌دهند و وابستگی فکری حزب توده ایران به شوروی. نظر شما دراین‌باره چیست؟ در این میان بیش از همه تحلیل‌ها با محوریتِ حزب توده و نقش این حزب در کودتا صورت گرفته است. شما نقشِ حزب توده را در جلوگیری از کودتا تا چه حد می‌دانید؟

چنین به نظر می‌رسد که با مرگ استالین در اسفند ۱۳۳۱ (مارس ۱۹۵۳) و نبردی که میان یاران او برای کسب قدرت آغاز شده بود، کارگزاران حکومت شوروی با دشواری‌های تازه‌ای روبه‌رو بودند. دشواری‌هایی که امکان چندانی برای دخالت مؤثر در سیاست ایران، آن‌هم به بهای رویارویی دیگری با جهان غرب باقی نمی‌گذاشت. خاطره شکست کسب امتیاز نفت شمال و مسئله آذربایجان در دوره زمامداری قوام‌السلطنه هنوز زنده بود و پیامدهای دخالتی دیگر در رویدادهای ایران، آرامش خاطر کارگزاران سیاست مسکو را برهم می‌زد. جز این، تا آنجا که به سیاست شوروی در جریان کودتا مربوط می‌شود آگاهی چندانی در دست نیست. شاید گمانه‌زنی در این زمینه لفظ درست‌تری از آگاهی باشد و می‌بایست برای اظهارنظری جدی در این عرصه همچنان در انتظار دستیابی به اسناد و مدارک لازم نشست. اگرچه در عرصه‌ای دیگر می‌توان با اطمینان خاطر بیشتری به داوری پرداخت و آن دامنهٔ آمادگی و توان حزب توده برای رویارویی با کودتایی در شرف تکوین بود. حزبی که با سیاستی توجیه‌ناپذیر در مسئله امتیاز نفت شمال و فرقه دموکرات آذربایجان، بیش از پیش به حاشیه رانده شده و اعتبار خود را بر باد داده بود. مخالفت با مصدق در نخستین دور زمامداری او از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیر ۱۳۳۱، ضربه کاری دیگری بود که توان چندانی برای رهبران حزبی غیرقانونی، آن‌هم در مخفی‌گاه و مهاجرت باقی نگذاشته بود. در چنین موقعیتی، گزینش هر سیاستی، جز آنچه مصدق دنبال می‌کرد، معنایی جز کارشکنی در برابر دولتی که از هر سو مورد حمله بود نداشت. اگر مصدق همگان را فراخوانده بود که آرامش را حفظ کنند و در مقابل کودتاگران نایستند، حزب توده چگونه می‌توانست جز این کند و بار دیگر به کارشکنی و اخلال متهم نگردد؟

گذشته از این، چه دلیلی داشت تا آن حزب خود و دیگران را به ایستادگی و مقاومت در برابر کودتایی که شکست یا پیروزی آن قابل پیش‌بینی نبود فرابخواند. فرابخواند و در صورت شکست کودتا ناجی حکومت مصدق شود و او را بر مسند قدرت نشاند؟ مصدقی که حزب توده در تمام دوران زمامداری‌اش همچنان غیرقانونی بود. مصدقی که با طرح قانون امنیت اجتماعی در مجلس «اعتصاب و عصیان و نافرمانی و تمرد و یا اخلال در نظم و آرامش» را در کارگاه‌ها و کارخانه‌های سراسر کشور ممنوع ساخته و متخلفان را به سه ماه تا یک سال تبعید تهدید کرده بود. طرحی که «اعتصاب در وزارتخانه‌ها، ادارات دولتی و مؤسسات مربوط به خدمات عمومی چون آب و برق و پست و تلگراف و رادیو و بیمارستان‌ها، داروخانه‌ها، راه‌آهن دولتی و وسائل نقلیه عمومی» را مطلقا ممنوع کرده بود. «برگزاری اجتماعات در معابر عمومی و بازارها» و «اجتماعاتی که به حرکات و تظاهرات آنها ایجاد اضطراب و تشویش در افکار عمومی نموده و یا نظم و آسایش عمومی را مختل» می‌کرد ممنوع شده و متخلفان «برای مدت معینی از شش ماه تا دو سال ملزم به اقامت اجباری» می‌شدند و در صورتی که کارمند دولت بودند «در مدت محکومیت تبعید و اقامت اجباری از گرفتن حقوق محروم» بودند. در مناطقی که حکومت نظامی برقرار بود، اجرای این مقررات که به امضای مصدق رسیده بود به عهده فرماندار نظامی بود و «حکم دادگاه بدوی حکومت نظامی قطعی» شناخته می‌شد.[2] یازدهم آبان ۱۳۳۱، مظفر بقایی کرمانی، از مدافعان پرشور مصدق که به مخالفان او گرویده بود، در مخالفت با قانون امنیت اجتماعی در مجلس گفت: برخی گمان می‌کنند این قانون از اخلالگری حزب توده جلوگیری خواهد کرد. حال آنکه جز این است و اگر بنا بود چنین شود قانون به‌اندازه کافی وجود دارد. می‌خواهند هرکس را «ازدحام یا تحصن یا تظاهری بنماید» بگیرند. «می‌توانند بگویند سرت را خاراندی تظاهر است. آب خوردی تظاهر است... بدون داشتن استیناف و تمیز کسی را می‌گیرند، بدون حقوق یک سال تبعید می‌کنند و از حقوق و زندگی محروم می‌کنند... یاسای چنگیز هم چنین کاری نکرده است که یک نفر گزارش بدهد که گزارش او حتم‌الاجرا باشد. بدون هیچ استینافی آن‌وقت بگویند تو قصد ارعاب داشتی. دولت اگر راست می‌گوید و می‌خواهد اخلالگران را تعقیب کند ما راه نشان می‌دهیم. قانون به‌اندازه کافی داریم... طبق این قانون آنهایی که دهن دشمنان مملکت را خرد کردند دانه‌دانه خواهند رفت تبعید».[3]

ناگفته پیداست وقتی بقایی در مقام مخالف سرسخت حزب توده درباره سیاستی که مصدق نسبت به مخالفان خود پیش گرفته بود چنین می‌گفت، حزب توده برای دفاع از مصدق یا آنچه بی‌عملی یا کوتاهی در برابر کودتاگران نام گرفته است در چه موقعیتی دشواری قرار داشت. اگر حزب توده به گزینش دیگری روی می‌آورد و به رویارویی برمی‌خاست تا با برچیدن نظام سلطنت به شورش و انقلاب گذر کند، خود قدرت را در دست می‌گرفت، چه نیازی به مصدق داشت؟ مصدقی که در گذشته نیز بدون مقاومت کنار کشیده و در تیرماه ۱۳۳۱، با ایستادگی روحانی نامداری به نام آیت‌الله کاشانی بار دیگر بر مسند صدارت تکیه زده بود.

◆ برخی از مورخان معتقدند محمدرضا شاه هم از ابتدا با ملی‌شدن نهضت نفت موافق بوده اما بعدها دولتِ ملی مصدق با سرسختی، نهضت ملی را به سمت‌وسوی دیگری برد که از واقع‌گرایی سیاسی دور بود. خلیل ملکی هم به روایت شما در کتابِ «میعاد در دوزخ»، این انتقاد را به مصدق وارد می‌داند که با واقع‌بینی و قاطعیت بیشتر می‌توانست از آمریکا کمک مالی بخواهد اما در عوض با نادیده‌انگاشتن سیاستِ واقع‌بینانه آخرین فرصت را از دست داد و پیشنهاد بانک جهانی را رد کرد. با این تحلیل، چقدر می‌توان از تقصیر یا خطای تاکتیکی مصدق پیش از شکل‌گیری ایده کودتا و بعد از آن در مقابله با کودتا سخن گفت؟

نخست‌وزیری مصدق بدون خواست و موافقت شاه شدنی نبود. این گمان رایج که جمال امامی، نماینده محافظه‌کار مجلس با پیشنهاد به مصدق برای کسب مقام نخست‌وزیری تصور نمی‌کرد او این پیشنهاد را بپذیرد واقعیت ندارد. چنین برداشتی در شمار همان افسون و افسانه‌ای است که در تکراری ملال‌آور درباره رویدادهای تاریخی پذیرفته شده است. زمامداری مصدق و ملی‌شدن صنعت نفت در فضایی مملو از شور و غرور ملی از یک سو و ارعابی که با ترور رزم‌آرا در شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ چیرگی یافته بود به سرانجام رسید. عدم شناخت مصدق و مشاورانش از بازار نفت به این گمان باطل شکل بخشیده بود که جهان غرب بدون نفت ایران به زانو درخواهد آمد. دیپلماسی ناکارآمد مصدق که به بستن سفارت بریتانیا در تهران انجامید، پیامدی جز بستن راه مذاکره‌ای که تنها با سازش دست‌یافتنی بود میسر نمی‌بود. سازشی که با توجه به عقب‌ماندگی دیرپای ایران در عرصه‌های گوناگون و نظم نوین جهانی در دوران جنگ سرد اجتناب‌ناپذیر بود. آگاهی ملکی به این واقعیت سبب شده بود سازش بر سر مسئله نفت را چاره کار بداند. او با توجه به دشواری‌های روزافزون اقتصادی و سیاسی کشور، در جریان مذاکرات نمایندگان ایران با بانک جهانی، از فروش نفت «به مشتریان سابق و لاحق» دفاع کرد و نوشت: «برخی می‌گویند ما هزاران سال بدون هواپیما و راه‌آهن زندگی کرده‌ایم. ولی دنیای امروز این اجازه را به ما نمی‌دهد. امروز در دنیای حاضر بدون استفاده از ذخایر مادی و معنوی نمی‌توان به زندگی ادامه داد».[4]

ملکی در فرصتی دیگر درباره پرداخت غرامت به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس که با مخالفت دولت ایران روبه‌رو شد و به شکست مذاکرات نفت انجامید، رویکردی جز مصدق داشت. ملکی نوشت: «اگر ما حاضر شده‌ایم که غرامت تأسیسات نفتی شرکت سابق نفت را در ایران بپذیریم، همان‌طورکه بارها تکرار کرده‌ایم نه از این لحاظ است که سلب مالکیت از شرکت سابق را غیرقانونی و یا برخلاف اخلاق می‌دانیم. ما بارها تشریح کرده‌ایم که شرکت سابق سرمایه اولیه خودش را که از خون زحمتکشان بوده بارها مستهلک کرده است و از روی انصاف نه‌تنها ما غرامتی نباید بپردازیم، بلکه باید غرامتی بگیریم... اگر ما به شرکت سابق به‌وسیله مسالمت‌جویانه تأدیه غرامت معتقدیم و مانند توده‌ای‌ها با تأدیه غرامت برای مؤسسات موجود مخالفت نمی‌کنیم از لحاظ اخلاقی نیست، بلکه از لحاظ امکان‌های موجود است» باید راهی گزید که ایران بتواند «در ضمن مبارزه جدی ولی بدون توسل به جنگ به این مسئله مسالمت‌جویانه خاتمه» دهد. راهی که ملکی تنها از راه سازش و پرداخت غرامت ممکن می‌دید.[5] مصدق جز این می‌اندیشید. مصدقی که به گفته ملکی می‌بایست با فروش نفت «آخرین گره این مشکل» به دست او گشوده می‌شد در سودای دیگری بود. او در بازبینی آنچه در مسئله نفت گذشته بود نوشت: «... هدف ملت ایران پول نبود، آزادی و استقلال بود که به دست آورده بود و در سایه آن می‌توانست همه‌چیز تحصیل کند». برای او فروش نفت «به قیمت روز»، مادام که «ملتی آزادی و استقلال» نداشت، «در حکم غلامی بود که خود را به مبلغ گزافی» می‌فروخت.[6] سخنی غریب، آن‌هم از سوی زمامداری که مدعی بود برای حل مسئله نفت آمده است!

دوازدهم مرداد ۱۳۳۲، مصدق با برگزاری رفراندومی غیرقانونی و ضد دموکراتیک که در تاریخ مشروطیت بی‌سابقه بود، مجلسی را که مانع پیشرفت برنامه‌هایش می‌دانست منحل کرد. کارگزاران جبهه ملی، این مدعیان اعتدال و حکومت قانون در تدارک چنین اقدامی نوشتند: «... آنهایی که در مجلس هفدهم با نهضت ملی ایران ستیزه و در راه عملیات رهبر نهضت مشکلاتی ایجاد می‌کردند، به منویات مردمی که به اسم آنها به مجلس آمده بودند خیانت می‌کردند و راهی مخالف راهی که باید می‌پیمودند... بنابراین عملیاتشان جز کارشکنی در راه نهضت ملی و انحراف از مأموریتی که به آنها داده‌اند نمی‌باشد و هر وقت مجلسی به چنین صورتی درآمد باید منحل شود. ولی طرز عمل این آقایان در مجلس به اندازه‌ای موهن به مشروطیت و مضر برای دموکراسی بود که بر فرض هم از راه نهضت منحرف نمی‌شدند وجود مجلس هفدهم برای مشروطیت خطرناک و انحلال آن منطقی جلوه‌گر می‌شد».[7]

چنین گزینشی به‌رغم هشدار برخی از یاران مصدق در خطری که بستن مجلس به همراه داشت، تزلزلی در فرمان زمامداری که از سوی مریدانش پیشوا و رهبر فسادناپذیر ملت ایران نامیده می‌شد به بار نیاورد. پیشوایی که پشتیبانی توده را در نبرد با خصمی دیرین پشتوانهٔ حکومتی ورای مناسبات قانونی ساخته بود. ایران با کسادی و فقر، با بحران اقتصادی گسترده‌ای روبه‌رو بود. شاه از مصدق روی برتافته، بریتانیا و با مکثی تاریخی آمریکا از دستیابی به تفاهم با او در مسئله نفت دست شسته، بقایی و مکی راه دیگری گزیده بودند. پیشوایی که روزگاری به دنبال ترور حاجی‌علی رزم‌آرا و سوءقصد به همتایش حسین علاء با یاری و همراهی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام به صدارت رسیده بود، بدون کودتا نیز ماندگار نبود. پس هنگامی که هر دو از پشتیبانی او چشم پوشیدند و به رویارویی برخاستند، بیش از پیش در انزوا قرار گرفت. آشتی‌ناپذیری‌اش در مسئله نفت و بن‌بستی که با آن روبه‌رو شد از شیفتگی به خود و به ایران سرچشمه می‌گرفت. تلخ‌کامی شکست در کودتایی که به یاری بیگانه تدارک دیده شده و به ثمر می‌نشست. کودتایی که برایش جام شوکران بود.

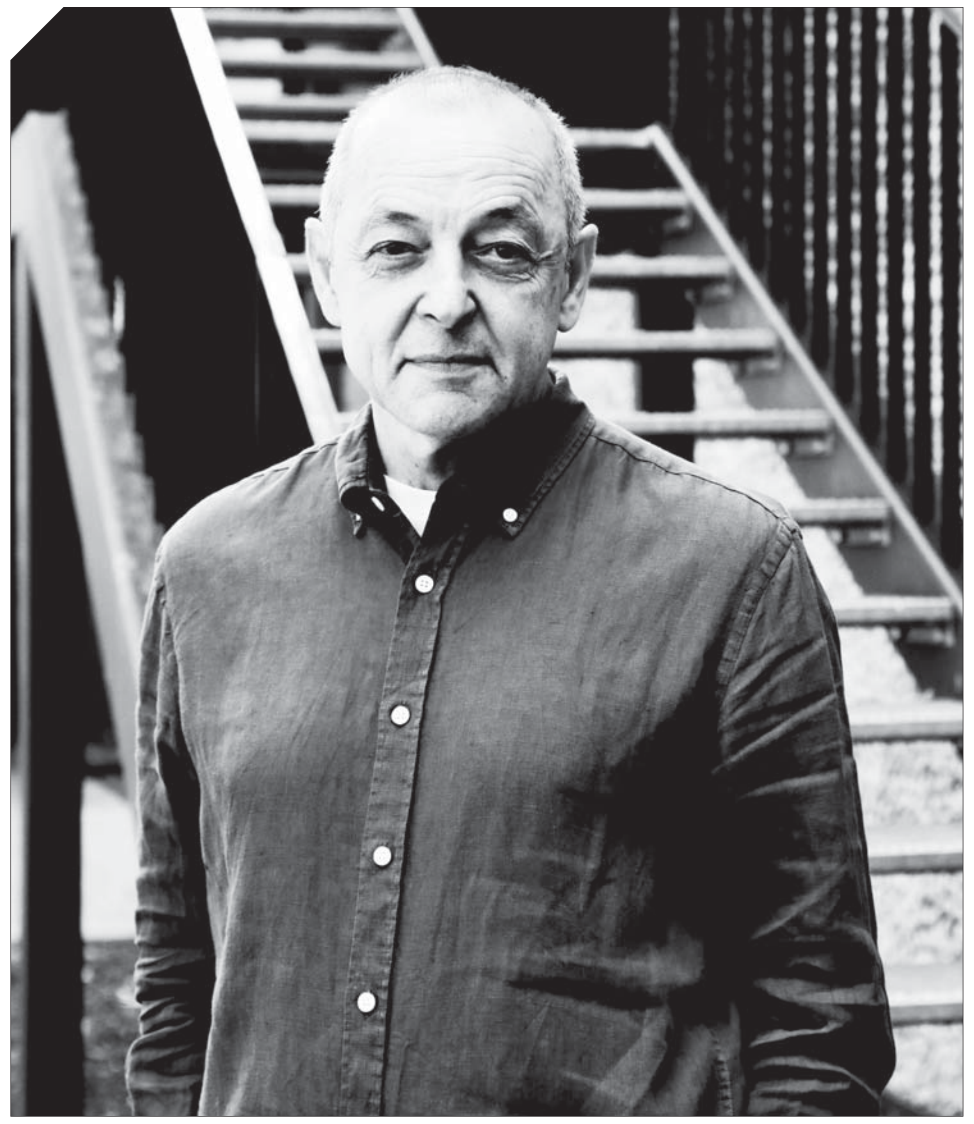

۱. حمید شوکت، «میعاد در دوزخ: زندگی سیاسی خلیل ملکی» (تهران: نشر اختران، ۱۳۹۹)، ۴۵۳. ۲. همان، ۳۶۲. ۳. همان، ۳۶۳. ۴. همان، ۴۴۲. ۵. همان، ۴۳۳. ۶. محمد مصدق، «خاطرات و تألمات» (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۵۸)، ۲۶۰. ۷. حمید شوکت، «پرواز در ظلمت: زندگی سیاسی شاپور بختیار» (تهران، نشر اختران، ۱۴۰۰)، ۲۲۹-۲۳۰.

کودتا از زوایای مختلف

ضرورت بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد

علیه روایت فاتح

پیام حیدرقزوینی

نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و حوادث پس از آن تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران است که تأثیری بلندمدت از خود به جا گذاشتند. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ از تیره‌ترین نقاط تاریخ معاصر ماست که تاکنون از زوایای مختلف مورد بازخوانی و بررسی قرار گرفته است. نزدیک به هفت دهه از این نقطه تاریک تاریخ ما می‌گذرد و همان تفکر استبدادزده‌ای که دولت ملی مصدق را با همکاری دولت‌های خارجی سرنگون کرد، امروز تلاش می‌کند با جعل گذشته، حکومت محمدرضاشاه پهلوی را به‌عنوان حکومتی میهن‌دوست و ملی جا بزند. چنین است که بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد امروز بیش از هرزمان دیگری ضرورت دارد. درباره کودتا و حوادث مرتبط با آن، آثار متعددی منتشر شده که هریک از منظری خاص به آن پرداخته‌اند. در این میان آثار یرواند آبراهامیان و محمدعلی موحد از جمله آثار شاخص به‌شمار می‌روند.

نورتاباندن بر نقاط تاریک کودتا

یرواند آبراهامیان از برجسته‌ترین مورخانی است که تاریخ معاصر ایران را به‌صورت آگاهانه و منسجم با رویکرد تاریخ از پایین بررسی کرده و نقش مهمی در شکل‌گیری این نوع نگاه تاریخی در ایران داشته است. آبراهامیان به‌طور مشخص به دوران قاجار، انقلاب مشروطه، دوران رضاشاه، ملی‌شدن نفت، کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب سال ۵۷ و دوران پس از آن توجه کرده است و یکی از مهم‌ترین آثار او که به فارسی هم ترجمه شده، کتاب «کودتا» است که از چند حیث اثری حائز اهمیت است. آبراهامیان در این کتاب با درنظرداشتن اسنادی که در سال‌های اخیر از طبقه‌بندی خارج شده‌اند، برخی روایت‌های جعلی درباره دکتر مصدق و نهضت ملی‌شدن نفت را به چالش کشیده و کوشیده ریشه‌های رخداد ملی‌شدن نفت و حوادث مربوط به آن را پی بگیرد. این کتاب با ترجمه ناصر زرافشان (نشر نگاه) و ترجمه محمدابراهیم فتاحی (نشر نی) در دست است. آبراهامیان در کتاب «کودتا» به سراغ یکی از پرتلاطم‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران رفته و ریشه اتفاقات مهم دیگری از جمله روابط ایران و آمریکا و نیز انقلاب سال ۵۷ را در آن دوره بحرانی پی گرفته است. می‌توان گفت که «کودتا» بیش از هرچیز به بحران ۲۸ ماهه‌ای اختصاص دارد که با تصویب قانون ملی‌کردن نفت در اسفند ۱۳۲۹ آغاز شده و در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ به نقطه اوج می‌رسد. آبراهامیان به‌روشنی و بر پایه اسنادی که بررسی کرده، نشان داده که انگلیس و آمریکا هیچ‌گاه ملی‌شدن نفت ایران را نپذیرفته بودند و این دقیقا برخلاف چیزی است که آنها در اذهان عمومی جا انداخته بودند. اینکه چرا مذاکرات ملی‌شدن نفت به سرانجام نمی‌رسد، پرسشی حیاتی است. در روایت غالب، خصلت‌های روحی و ذهنی و کج‌فهمی‌های مصدق و ایرانیان به‌عنوان مانعی عمده بر سر به‌نتیجه‌رسیدن مذاکرات ذکر شده و آن‌قدر این کلیشه تکرار شده که در طول این سال‌ها به روایتی بیش‌وکم پذیرفته‌شده بدل شده است. در روایت مقابل اما آبراهامیان بر اساس مدارکی که کندوکاوشان کرده این روایت را کلیشه‌ای جعلی نامیده و واقعیت ماجرا را در جایی دیگر جست‌وجو کرده است. او نشان می‌دهد که خاصه پس از انتخابات بریتانیا در آبان‌ماه ۱۳۳۰ و به‌قدرت‌رسیدن چرچیل و ایدن به‌عنوان نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه، خط مشی اصلی بریتانیا و آمریکا عدم مذاکره با مصدق و تلاش برای سرنگونی او بوده است. در برنامه آنها، نخست مصدق باید به دست شاه یا مجلس برکنار می‌شد و سپس جانشین او که یا قوام یا سیدضیاء تعیین شده بوده، باید بر سر کار می‌آمده است. پس از آن نوبت آن بوده که مسئله نفت ایران به شیوه دلخواه حل‌وفصل شود. آبراهامیان می‌گوید آنچه دلیل اصلی او برای بازخوانی این مقطع تاریخی بوده، در این نکته نهفته است که او هرچه بیشتر آرشیو وزارت امور خارجه و شرکت بریتیش پترولیوم را بررسی کرده، با چند نقطه مغفول‌مانده در روایت‌ها و بررسی‌های پیرامون ملی‌شدن نفت و کودتا مواجه شده است. از آن میان یکی آنکه بسیار گفته‌اند که مصدق این امکان را داشت که مناقشه را بخواباند و مسئله را حل‌وفصل کند؛ او اما «پیشنهادهای قابل توجه» بریتانیا و آمریکا را نپذیرفت چون از اساس قصد مصالحه نداشت. آبراهامیان اما بر اساس مذاکرات واقعی می‌گوید بریتانیا با حمایت طرف آمریکایی از اساس این موضع را داشت که ایران نمی‌تواند حق نظارت بر صنایع نفت خود را داشته باشد. به‌عبارتی، بریتانیا و آمریکا اگرچه در عرصه عمومی از ملی‌شدن نفت ایران حمایت می‌کردند یا دست‌کم به‌طور علنی با آن مخالفت نمی‌کردند اما درواقع و در عمل قصد آنها این بود که صنعت نفت ایران را تحت کنترل داشته باشند و اختیاری به ایران ندهند. آبراهامیان می‌گوید مسئله اصلی در ملی‌شدن نفت، این بود که چه کسی اختیار نظارت بر صنعت نفت را عهده‌دار شود. در اسنادی که آبراهامیان بررسی کرده، نقش شاه نیز در ماجرای ملی‌شدن نفت و وقایع پس از آن روشن‌تر دیده می‌شود.

نفت و خواب آشفته‌اش

«خواب آشفته نفت» محمدعلی موحد، پژوهشی است پردامنه و مفصل در چهار جلد که جلد نخستش بیش از دو دهه پیش منتشر شد و جلد پایانی‌اش در سال ۱۳۹۳ به چاپ رسید. این مجموعه چهارجلدی را می‌توان از جامع‌ترین مطالعاتی دانست که درباره تحولات مربوط به نفت و تأثیرش بر سیاست داخلی و خارجی ایران انجام شده است. این پژوهش از نقطه ابتدایی یعنی کشف نفت در ایران آغاز می‌شود و تا کودتای ۲۸ مرداد و امضای قرارداد کنسرسیوم پیش می‌آید. بخشی از جلدهای دوم و سوم کتاب به کودتا مربوط‌اند. جلد دوم به دوران یک‌ساله کابینه دوم دکتر مصدق از ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداخته است. موحد در این بخش روند سرنگونی دولت مصدق را در طول این یک سال پی گرفته است؛ او، هم به مذاکرات با طرف‌های خارجی و نقش دولت‌های انگلستان و آمریکا توجه کرده و هم به شکاف‌ها و تحولات داخلی پرداخته است. بخش اصلی جلد سوم کتاب به دادگاه نظامی مصدق و نوع مواجهه او با دادگاه پرداخته است. بخش دیگر کتاب به مذاکرات ایران با غرب که منجر به امضای قرارداد کنسرسیوم شد، اختصاص دارد. موحد توضیح می‌دهد که چگونه سردمداران خارجی سرنگونی مصدق در مذاکره با دولت ایران به قراردادی برای ازسرگیری صادرات نفت ایران رسیدند؛ قراردادی که در آن سهم شرکت‌های آمریکایی به دلیل نقش این کشور در کودتای ۲۸ مرداد، از انگلستان بیشتر شد. مجموعه مذاکرات و تعاملات دولت سرلشگر زاهدی، دولت برآمده از کودتا علیه مصدق با غرب روند پیوستن دوباره ایران به اردوگاه غرب و مستحکم‌شدن جای پای شاه به‌عنوان متحد اصلی آمریکا در خاورمیانه را نیز تحلیل کرده و ارتباط این تحولات با موضوع نفت را نشان داده است.

بازتعریف تاریخچه ۲۸ مرداد

عملکرد حزب توده ایران در نهضت ملی‌شدن صنعت نفت و سپس در کودتای ۲۸ مرداد از جمله موضوعاتی است که مورد توجه زیادی قرار داشته و نویسندگان و پژوهشگران مختلفی بر اساس اسناد و خاطرات و تحلیل‌های تاریخی به سراغ بازخوانی عملکرد حزب توده رفته‌اند. یکی از کتاب‌هایی که با محوریت این موضوع نوشته شده، «درس ۲۸ مرداد» از خلیل ملکی است که در نشر شیرازه منتشر شده است. عنوان کامل این کتاب «درس ۲۸ مرداد از لحاظ نهضت ملی ایران و از لحاظ رهبران خائن حزب توده» است و ملکی در آن بی هیچ تسامحی حزب توده ایران را به خیانت در حوادث نهضت ملی نفت متهم می‌کند: «در دوره اول نهضت ملی - تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱- که نهضت از طرف سران حزب توده به عاملیت امپریالیسم آمریکا متهم می‌شد و هدف حمله مستقیم آنها بود، نهضت ملی که نه‌تنها مستقل از حزب توده بلکه علی‌رغم ظاهر و باطن آن حزب کار می‌کرد، تمام پیروزی‌های خود را به دست آورد اما از سی تیر تا ۲۸ مرداد که حزب توده تظاهر به ائتلاف و تظاهر به پشتیبانی از نهضت ملی کرد، نهضت آسیب‌پذیر شد و چون برای رفع این آسیب‌پذیری اقدامی صورت نگرفت، توده‌ای‌ها توانستند با سوءاستفاده از حس انقلابی جوانان نهضت ملی، شعارهای ضد آمریکا و ضد پایگاه‌های اجتماعی آنان را به نام نهضت به قالب بزنند و برعکس دوره پیش از ۳۰ تیر شکست سیاست خارجی و سیاست داخلی دولت نهضت ملی را به ملت ایران تحمیل کردند». این کتاب را خلیل ملکی در زندان فلک‌الافلاک و پس از کودتا نوشته، یعنی در زمانی که فرصتی بوده برای تأمل درباره حوادثی که به کودتا منجر شدند. دکتر کمال قائمی نوشته است که «در آن زمان از تعداد چهار نفر هم‌اطاقی‌های ملکی کاسته شده، اکثر زندانی‌ها هم آزاد شده بودند و برای او فرصت و امکان بیشتر برای نوشتن بی‌سروصدا پیدا شده بود. در این زمان جزوه تعلیماتی داخلی حزب توده مخفیانه به دست او رسانده شده بود. این جزوه در واقع در پی تطهیر ذمه سران توده و ترضیه باقی‌مانده افراد ناراضی و حیران حزب بود. منظور دیگر چه‌بسا روشن‌کردن علل شکست برای نیروهای عصبانی ملی بود که احتمالاً هنوز نمی‌دانستند نتایج اشتباهات سیاسی، تاکتیکی و استراتژیک رهبری نهضت ملی را تحلیل و تخمین کنند. مشکل کار فرستادن دست‌نوشته‌ها به خارج بود؛ نوشته‌های مردی که دستگاه دربار و دولت نظامی از انتشار افکار و آرای او نگران بودند به‌خصوص که از گستردگی و نفرات مستعد حزبی که او رهبری کرده بود نیز آگاه بودند». خلیل ملکی پس از آزادی از زندان به‌تدریج مطالب کتاب را تکمیل می‌کند و به شکل رونویسی‌شده در جاهای مختلف نگهداری می‌کند. در این دوره مدارک و مآخذ بیشتری در اختیار ملکی قرار گرفت که تهیه و رساندن آنها به خانه ملکی و خارج‌کردنشان مدت‌ها زمان برد. با همه این احتیاط‌ها در اثر هجوم‌های مختلف به خانه ملکی از اصل فتوکپی و رونویس‌ها به‌جز یک نسخه به جا نماند که بعدها در قالب کتاب «درس ۲۸ مرداد» چاپ شد.

«پشت پرده کودتا: اوباش، فرصت‌طلبان، ارتشیان، جاسوسان» نوشته علی رهنما و با ترجمه فریدون رشیدیان از دیگر کتاب‌های قابل توجه درباره کودتای ۲۸ مرداد است که در نشر نی منتشر شده است. این کتاب، تلاشی است برای آنکه خرده‌تاریخ مفصلِ آن دست از وقایعی را ارائه دهد که در ۲۸ مرداد به اوج رسیدند. «پشت پرده کودتا»، «نه درباره مصدق است و نه فهرستی است از هدف‌های دولتِ او و دستاوردها یا شکست‌های این دولت، بلکه بیشتر پژوهشی است در باب سرنگونی مصدق و نیز درخصوص شرایطِ تحققِ این سرنگونی. هم مصدق و هم متحدان و مخالفانش این وقایع را به راه انداختند، به آنها واکنش نشان دادند و با آنها تعامل برقرار کردند. از این رو، هر مطالعه‌ای درباره سرنگونی می‌بایست هم به مصدق و طرفدارانش و هم به کسانی که او را سرنگون کردند، بپردازد و موقعیت‌ها و اعمال هر دو طرف را تجزیه و تحلیل، ارزیابی و گزارش کند. این مطالعه با تکیه بر شواهد و مدارکِ به‌کاربسته، نهایتاً قصد دارد به این سؤال پاسخ دهد که آیا برکناری مصدق از قدرت، به دست خارجی‌ها طرح و اجرا شد، یا اینکه این واقعه یک کودتا، یک انقلاب، یک قیام خودجوشِ ملی و یا چیز دیگری بود. با غلبه مواضع قطبی‌شده، احتمالاً هر گونه نتیجه‌گیری‌ای برچسب طرفدار مصدق و یا ضدمصدق‌بودن را به این اثر و نویسنده آن خواهد زد. بازتعریف تاریخچه ۲۸ مرداد، همچون تاریخچه هر کشمکش اجتماعی-سیاسی دیگری، به بروز بعضی دلخوری‌ها و برآمدن پاره‌ای از قضاوت‌ها می‌انجامد. اثر حاضر تاریخچه‌ای است از وقایع ۲۸ مرداد برای کسانی که کنجکاوند بدانند در آن روز چه اتفاقی افتاد و چگونه چنین نتیجه‌ای حاصل شد». این کتاب به بررسی وقایعی پرداخته که از نهم اسفند تا بیست‌وهشتم مرداد جریان داشته و در آخر منجر به سقوط دولت مصدق شد. در واقع رهنما در این کتاب تمرکز اصلی‌اش را بر سه روز مهم و تاریخی که به کودتا منجر شد گذاشته است. یعنی از ۲۵ مرداد که کودتای ناکام نخست رخ داد تا کودتای موفق دوم در ۲۸ مرداد. «فولادقلب» مصطفی اسلامیه، از دیگر کتاب‌های خواندنی درباره مصدق است که اگرچه به طور خاص به کودتای ۲۸ مرداد مربوط نیست اما اسلامیه در روایتی خواندنی تلاش کرده زندگی و سیمای محمد مصدق را ترسیم کند و در این میان به کودتای ۲۸ مرداد هم پرداخته است. اسلامیه اگرچه در این کتاب به همه دوره‌های زندگی مصدق پرداخته اما زندگینامه او را به صورت خطی پیش نبرده است. «فولادقلب» در میانه دو رخداد روایت می‌شود: انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد. یکی از بهترین توصیفات اسلامیه در این کتاب، به پس از کودتا و محاکمه مصدق مربوط است که در بخشی از آن آمده: «در آن دادگاه، این مرد که بیش از همه محاکمه‌کنندگان خود با حقوق و قوانین و تاریخ مردم ایران آشنایی داشت، و دادستان دادگاه اصرار داشت او را مصدق‌السلطنه بنامد... شرح آن محاکمه در روزنامه‌های آن پاییزِ نامرادی چاپ می‌شد، همراه عکس‌هایی از متهم، با قامتی خمیده و قبایی ساده، چهره‌ای تلخی‌دیده و سختی‌کشیده که با قیافه‌های حق‌به‌جانب و لباس‌های پر زرق‌وبرق و پوشیده از مدال و یراق اعضای دادگاه در آن تالار مجلل تضادی غم‌انگیز و کنایه‌آمیز داشت. مردم هنوز از آنچه در پس پرده کودتا گذشته بود و از جزئیات اتفاق‌های آن چهار روز خبر نداشتند. باید یک ربع قرن در انتظار می‌ماندند تا کودتاگران کم‌کم زبان به اعتراف بگشایند که بله ما بودیم که در آن روزها چنین و چنان کردیم و با فلان و بهمان قرار گذاشتیم».